

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

صورت سوم: اضطرار نسبت به طرف معین بعد از تحقق تکلیف و قبل از تحقق علم اجمالی: بحث به این فرض رسید که اگر اضطرار حاصل شود و این اضطرار بعد از تکلیف و قبل از علم اجمالی باشد، به عنوان مثال علم پیدا می‌کنیم نجاستی در یکی از این دو ظرف قبل از زمان اضطرار واقع شده که خودِ حدوث علم بعد از اضطرار است، اما نجاست و وجوب اجتناب واقعی و تکلیف قبل از اضطرار است. معمولاً در کلمات بزرگان این فرض هم به آنجایی که کلاً اضطرار قبل از تکلیف و قبل از علم است، ملحق شده است که دیروز این صورت را مورد بررسی قرار دادیم. مرحوم امام رضوان الله علیه، مرحوم آقای خویی و جمع دیگری از اصولیین همین نظر را دارند که این دو فرض از نظر انحلال و عدم انحلال یکسان است. یعنی در هر دو صورت علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند و منجزیتش را نسبت به طرف دیگر از دست می‌دهد. می‌فرمایند اینجایی که اضطرار هست ولو تکلیف واقعی قبل از اضطرار است، چون الآن فرض ما این است که بعد از اضطرار می‌گوئیم يك نجاستی قبل از اضطرار در یکی از این دو ظرف واقع شده، علم اجمالی الآن محقق می‌شود، الآن که اضطرار پیدا کردم بعد از آن علم پیدا می‌شود، اما متعلق این علم، وقوع نجاست در یکی از این دو ظرف قبل از اضطرار است. روز سه‌شنبه می‌شود روز اضطرار و روز چهارشنبه می‌شود روز علم، روز دوشنبه هم روز تکلیف است.

سخن مرحوم خویی:

مرحوم آقای خویی قدس سره در کتاب مصباح الاصول اظهار میدارد که فرض ما نسبت به آن طرفی که اضطرار در آن حاصل شده، هنوز اضطرار به معین است، نسبت به این ظرفی که اضطرار حاصل شده، این دو صورت دارد به حسب واقع، یا آن نجس واقعی همین است؟ اضطرار مانع می‌شود از اینکه تکلیف در این حادث شود، اضطرار چون قبل از علم است مانع می‌شود از اینکه تکلیف در این ظرف حادث شود، یا این ظرف مورد اضطرار نجس واقعی نیست، پس اصلاً نسبت به این تکلیفی نیست. نسبت به ظرف مضطرّ إلیه قطع بعدم التکلیف، قطع داریم به اینکه تکلیف در آن نیست، یا از اول نبوده و اصلاً این واقعاً نجس نیست، یا اگر هم بوده اضطرار آن را از بین برده، یعنی اضطرار نگذاشته در او تکلیف منجز شود. بعد می‌فرماید پس نسبت به این ظرف مضطرّ إلیه ما چنین قطعی نداریم، نسبت به ظرف دیگر نمی‌دانیم، احتمال می‌دهیم نجس باشد یا نباشد، شبهه می‌شود شبهه بدویه و اصل را در آن طرف جاری می‌کنیم، لذا اگر اصل در آن جاری شود به این معناست که علم اجمالی منجزیت خودش را نسبت به این طرف دیگر از دست داد، این در فرمایش مرحوم آقای خویی است.

اشکال مستشکل: بعد ایشان يك شبهه‌ای را در اینجا مطرح کردند و جواب دادند؛ مستشکل می‌گوید ما قبول داریم تکلیف واقعی مانع از جریان اصل نیست و لذا در شبهات بدویه ممکن است يك چیزی نجس واقعی باشد اما با این وجود اصالة الطهارة را

جاري مي‌كنيم، اگر يك چيزي در واقع نجس باشد و ما ندانيم، اين تكليف واقعي مانع از جريان اصل نيست. اما مستشكل مي‌گويد شما وقتي كه علم به تكليف پيدا كرديد، آثار تكليف را از چه زماني بايد بار كنيد؟ اين نكته مهم و مفيدي است، جاهاي ديگر هم بايد به اين نكته توجه شود. شما اگر علم به حدوث تكليف پيدا كرديد، از همين حالا بايد آثار را بر آن مترتب كنيد، اما اگر علم حالا است و تكليف دو روز قبل است، شما اگر علم پيدا كرديد كه اين فرش - اصلاً بحث علم اجمالي را هم كنار مي‌گذاريم - از دو روز پيش نجس بوده، آثار نجاست را بايد از همان حين حدوث النجاسة بر آن مترتب كنيم. مثالي كه هست در فقه هم مطرح مي‌شود، اگر بر انسان غسل جنابت واجب بوده و با يك آبي غسل جنابت کرده، يك هفته گذشت و علم پيدا كرد كه آن آبي كه هفته‌ي گذشته با آن غسل انجام داده نجس بوده، الآن علم پيدا کرده اما متعلقش قبل است، اينجا هم‌هي فقها مي‌گويند بايد آثار اين تكليف را از همان زمان قبل، از همان حين نجاست بر آن مترتب كرد، اگر در اين يك هفته با اين غسل نجاست نماز خوانده، دو مرتبه بايد غسل كند و تمام اين نمازها را قضا كند.

اينجا فقيه نمي‌گويد تا حالا كه علم نداشته آن آب نجس است، الآن علم پيدا کرده، ملاك زمان حدوث علم است، نه! ملاك زمان وقوع تكليف است، منتهي مجرد تكليف واقعي به حسب الواقع براي ما مانع از جريان اصل نمي‌شود، اما اگر الآن علم به آن پيدا كرديم ولو آن تكليف سابقاً بوده، ما بايد آثار تكليف را از همان زمان سابق بار كنيم. مستشكل بعد مي‌آيد در ما نحن فيه؛ در ما نحن فيه فرض

ما اين است كه روز سه شنبه روز اضطرار است، روز چهارشنبه علم اجمالي پيدا مي‌كنيم به اينكه يكي از اين دو ظرف، از روز دوشنبه نجس بوده، يعني از زمان قبل الاضطرار، مستشكل مي‌گويد اينجا هم ما بايد آثار اين تكليف را از همان زمان دوشنبه بار كنيم، يعني اگر من الآن علم اجمالي پيدا كردم به اينكه از روز دوشنبه يكي از اين دو ظرف نجس بوده به اين معناست كه منجزيت و آثار تكليف از همان روز دوشنبه است، من بايد آثارش را از همان روز دوشنبه بار كنم. آن وقت اگر اين چنين شد، نتيجه اين مي‌شود كه اين اضطرار متوسط، يعني اضطراري كه وسط قرار گرفته، روز قبلش روز تكليف است و روز بعدش روز علم اجمالي است، بگوئيم اين هم مثل اضطرار متأخر است، همان طوري كه در اضطرار متأخر، اضطرار علم اجمالي را ساقط نمي‌كند نسبت به طرف ديگر، منجزيت علم اجمالي را نسبت به طرف ديگر از بين نمي‌برد. به عبارت ديگر مستشكل مي‌گويد در اينجا ما از همان حين حدوث تكليف، يعني از روز دوشنبه، آثار تكليف را بايد بار كنيم، آثار تكليف بايد باشد، آثار تكليف اين است كه از روز دوشنبه هم اجتناب از اين ظرف واجب است و هم اجتناب از اين ظرف. اگر از روز دوشنبه با اين ظرفها وضو گرفتم وضويم باطل است، حالا روز سه شنبه كه روز اضطرار است، اضطرار به يك ظرف معين، ما شك مي‌كنيم اثر ديگر كه در ظرف ديگر از روز دوشنبه بوده آيا آن اثر از بين مي‌رود يا نه؟ مستشكل مي‌گويد حالا بايد يا استصحاب كنيم يا قاعده‌ي اشتغال را بگوئيم هست، قبلاً بر ذمه‌ي ما بوده، قبلاً وجوب اجتناب از ظرف ديگر از همان روز دوشنبه بر ذمه‌ي ما آمد، روز دوشنبه وجوب اجتناب از هر دو ظرف آمد، روز سه شنبه اضطرار به معين يك ظرف را كنار مي‌گذاريم، اما هنوز وجوب اجتناب نسبت به ظرف ديگر باقي است، اگر شك در بقاء هم داشته باشيم، يا استصحاب مي‌كنيم مي‌گوئيم اين ظرف قبل از اضطرار وجوب اجتناب داشت، حالا بعد از اضطرار آيا وجوب اجتنابش از بين رفت يا نه؟ استصحاب مي‌كنيم وجوب اجتناب را. يا اگر استصحاب نكنيم قاعده‌ي اشتغال جاري مي‌كنيم، يعني الآن شك داريم كه آيا بر ما اجتناب از اين واجب است يا نه؟ يك تكلفي از اول آمده، ما نمي‌دانيم كه آيا از اين هم بايد اجتناب كنيم براي امثال آن تكليف يا نه؟ قاعده‌ي اشتغال مي‌گويد اجتناب واجب است، اين خلاصه‌ي اشكال.

پاسخ مرحوم خويي: ايشان ابتدا مي‌فرمايند استصحاب، يا قاعده‌ي اشتغال، در جايي است كه اصول ترخيصيه با هم تعارض و تساقط كنند، آن وقت نوبت به استصحاب و اشتغال مي‌رسد. مثال مي‌زنند به اين كه اگر حدثي از شخصي سر زده ولي نمي‌داند محدث شده به حدث اكبر يا حدث اصغر؟ نمي‌داند غسل جنابت بر او واجب است يا وضو؟ اجمالاً مي‌داند يك حدثي در او

محقق شده اما نمی‌داند اکبر است یا اصغر؟ بعد وضو می‌گیرد، بعد از وضو نمی‌داند آن حدث کلی مرتفع شد یا نه؟ اینجا بیائیم بگوئیم نسبت به حدث اکبر اصل عدم آن است، نسبت به حدث اصغر هم اصل عدم آن است، اینها با هم تعارض و تساقط می‌کنند، بعد از آن استصحاب کلی حدث، این اصول در حدث اصغر و حدث اکبر است که می‌گوئیم حدث اکبر بوده یا نه؟ اصل عدم حدث اکبر است؟ اصغر بوده اصل عدم آن است، وقتی اینها با هم تعارض و تساقط کردند می‌گوئیم استصحاب می‌کنیم بقاء کلی حدث را، الآن که این آقا وضو گرفته ما نمی‌دانیم آن کلی حدث از بین رفته یا نه؟ بقاءش را استصحاب می‌کنیم.

بنابراین ایشان می‌فرمایند استصحاب یا اشتغال، در جایی است که قبلاً این اصول ترخیصیه بیايند با هم تعارض و تساقط کنند، آن وقت دست ما که از این اصول ترخیصیه کوتاه شد می‌رویم سراغ استصحاب یا سراغ اصالة الاشتغال.

اما می‌فرمایند در ما نحن فيه در این طرفی که اضطرار وجود ندارد، اصالة الحلیة یا اصالة الطهارة جریان پیدا می‌کند بلا معارض، دیگر معارض ندارد. در این بحث دیگر معنا ندارد در طرفی که اضطرار حاصل شده اصل جاری کنیم، اصل در جایی جریان دارد که شك وجود داشته باشد، در آن طرف اضطرار حاصل شده، با وجود اضطرار دیگر شك معنا ندارد، اگر شك وجود نداشت اصل معنا ندارد، پس در طرف مضطرّ إلیه مجالی برای جریان اصل نیست. این طرف هم شك داریم، موضوع اصل موجود است، اصل در آن جاری می‌کنیم. وقتی که اصل را در آن جاری کردیم اینجا این معارض ندارد، می‌گوئیم این ظرف غیر مضطرّ إلیه آیا پاک است یا نجس؟ اصالة الطهارة در آن جاری شود، این اصالة الطهارة معارض ندارد و این را پاک می‌کند. وقتی ما اصالة الطهارة را جاری کردیم و گفتیم این پاک است، دیگر استصحاب کلی نجاست معنا ندارد، استصحاب کلی نجاست جائی است که ما دستمان از این اصولی که يك طرف معین را تکلیفش را روشن کنیم کوتاه باشد. شما ببینید در همین حدث اصغر و حدث اکبر، اگر يك اصلي می‌آمد اثبات می‌کرد که شما جنب نیستید و این فرضاً معارض نداشت. وقتی چنین چیزی بود مسئله تمام می‌شد ولی تا می‌گوئیم اصل عدم وقوع حدث اکبر است، بلا فاصله می‌گوئیم اصل عدم وقوع حدث اصغر است، يك حدثی صادر شده نمی‌دانیم اکبر است یا اصغر؟ هم در اصغر و هم در اکبر اصل جریان پیدا می‌کند، جریان پیدا می‌کند این دو اصل خصوصیت را نمی‌توانند اثبات کنند، ما می‌مانیم و آن جامع کلی، جامع کلی قابل استصحاب است. يك وضو گرفته یا چند وضو گرفته باز شك می‌کنیم آن حدث کلی هست یا نه؟ بقاء حدث را استصحاب می‌کنیم. ولی وقتی که در ما نحن فيه اصل می‌آید يك طرف را با خصوصیت روشن می‌کند، می‌گوید این طرف معین بالخصوص طاهر، دیگر ما سراغ کلی نمی‌رویم.

اینجا دو تا موضوع است، ما الآن يك فرد داریم و يك کلی، مادامی که مجال برای جریان اصل در فرد هست، نوبت به جریان اصل در کلی نمی‌رسد. اگر در همین فرد يك اصل طهارت داشتیم يك استصحاب طهارت، می‌گفتیم استصحاب نجاست بلا شك مقدم است، اما اینجا استصحاب متعلّقش آن جامع است، آن کلی است، متعلق اصل همین فرد معین است، می‌گوئیم این طرفی که شما اضطرار نداري آیا پاک است یا نجس؟ اصالة الطهارة در این جاری می‌شود، اگر اصالة الطهارة در این طرف جاری شد، در اینج نجاست کلی را استصحاب کنیم، چون اینجا اصلا کلی نداریم، تکلیف يك طرف روشن شد و آن يك طرف هم با اضطرار حل شد و دیگر مجالی برای کلی باقی نمی‌ماند.

وقتی این سه فرض را شما جلوی دیدگان تان قرار می‌دهید می‌گوئید چه فرقی دارد؟ و يك اصولی بزرگی مثل مرحوم آخوند در متن کفایه همین نظر را قائل شده است، آخوند در متن کفایه می‌فرماید با اضطرار إلی أحدهما چه معین و چه غیر معین، چه قبل العلم الإجمالي و چه بعد العلم الإجمالي، چه قبل التکلیف و چه بعد التکلیف، در تمام این صور وقتی شما اضطرار پیدا کردید طرف دیگر مشکوک است، تکلیف در طرف دیگر معلوم نیست و اصل در آن جاری می‌شود و تمام می‌شود، آخوند در متن کفایه قائل به عدم تنجیز بالنسبة إلی الطرف الآخر است، روی همین بیان که يك طرف اضطرار حاصل می‌شود، طرف دیگر هم

ما شك بدوي پيدا مي كنيم اصل در آن جاري مي شود. اين سه تا را آدم وقتي در يك نگاه مي بيند، مي گويد همه اش بايد يك حكم داشته باشد، يا بگوئيم علم اجمالي از بين مي رود يا از بين نمي رود، در يکيش مي گوئيم از بين نمي رود و در دو مورد ديگر مي گوئيم از بين مي رود، تفكيكش مشكل است كه البته ما هنوز نتيجه و تحقيق در مسئله را عرض نكرديم، ولي در جواب از اين سؤال، شما اگر الآن علم اجمالي پيدا كرديد كه از روز دوشنبه يكي از اينها نجس بوده وجوب اجتناب عن كليهما از چه روزي آمده؟ از روز دوشنبه آمده ولي شما عالم به آن نبوديد، قبل الاضطرار براي شما اجتناب از اين واجب بوده، اجتناب از اين هم واجب بوده، حالا كه اضطرار به يكي معين پيدا شد، همهي حرفها اين است كه آن وجوب اجتناب به طرف ديگر را چه چيز از بين برد؟ چون وجوب اجتناب قبلاً آمده گريبان هر دو را گرفته، اين مسئله است.

اما در آن فرضي كه ديروز خوانديم كه اول اضطرار است و بعد تكليف است و علم اجمالي. اين اضطرار از اول نمي گذارد نسبت به آن طرف وجوب اجتناب بيابد، وقتي نمي گذارد نسبت به آن بيابد نسبت به ديگري هم ما شك مي كنيم وجوب اجتناب آورد يا نه؟ مي گوئيم اصل عدم آن است، يعني تمام مسئله را اين مطرح مي كند كه اگر وجوب اجتناب از هر دو تا آمده باشد، بعد يكي از آنها براي ما متعلق اضطرار شد، مي گوئيم وجوب اجتناب از طرف ديگر را چه چيز از بين مي برد؟ هيچي، رافع ندارد. در باب فقدان هم همينطور، شما دو تا ظرف داريد، علم اجمالي داريد كه يكي از اين دو تا نجس است، تا علم مي آيد وجوب اجتناب هم مي آيد، يعني الآن يجب عليك الاجتناب از اين ظرف و يجب عليك الاجتناب از آن ظرف، اين يك. مشهور مي گويند وجوب اجتناب از اين مطلق است، يعني چه اجتناب از او كردي و چه نكردي از اين بايد اجتناب كني، وجوب اجتناب از آن هم مطلق است، يعني چه اجتناب از اين بكني و چه نكني از آن بايد اجتناب كني، با وجود اين تكليف بعد التاكليف يكي از اين ظرفها مفقود شد، يا آب را برداشتيد به باغچه ريختيد، آيا مجرد اين عمل خارجي شما آن وجوب اجتناب از طرف ديگر را از بين مي برد؟ نه، او به قوت خودش باقي است، اگر دو تا ظرف است؛ من يكي از اينها را الآن ريختم به باغچه، بعد كه ريختم و از بين رفت، الآن علم اجمالي پيدا كنم يا آن آبي كه به باغچه ريختم نجس بوده و يا اين آب موجود، اينجا مي گوئيم از اول نسبت به آنكه ريختم به باغچه تكليفي نياورده، چون منعدم شده و از بين رفته، نسبت به اين طرف شك مي كنم وجوب اجتناب آورد يا نه؟ اصل عدم آن است.

مرحوم آقاي خوئي مي فرمايند اينجا كه تكليف قبلاً بوده، اضطرار بعد آمده، علم اجمالي در مرحله ي سوم، اينجا اين اضطرار بعد از اول نگذاشته نسبت به اين طرف مضطر تكليف حاصل شود، مثل اضطرار قبل التاكليف است، اين اضطرار متوسط و وسط از اول نگذاشته تكليف نسبت به اين طرف حاصل شود، نگذاشت حاصل شود. از اول هم ما شك مي كنيم نسبت به طرف ديگر تكليف حاصل شد يا نه؟ اصل عدم آن است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين